

ور ژبالاتی مقامت همچو حسن عادیبا
 گرد خواهم گر هماوردی بمان
 گرد خواهم گر جوانمردی یسا
 در دز فرستم باز با این ریش و پشم
 تا پیوشی طبلسان از سایه
 يك بيك اعضاى شورا را سخت
 تا نماند هیچیک از آن اغیبا
 فرق نگذارم میان زشت و زیبا شیخ و شاب
 زانکه تهادند فرق از مجرمین با ابریا
 ای رئیس این چامه من چون کتاب یرمیاست
 در زمان شه بهویاقیم بور یوشیا
 آنکه آیین سلامت جست در دارالسلام
 شاه اسرائیل شد از صدق بعد از صدقیا
 « ادیب الممالک قائم مقامی »

کیفریک وزیر بدانندیش

گویند مردی عرب بر خلیفه المعتصم بالله عباسی وارد شد
 خلیفه او را پذیرائی و ترحیب نموده ندیم خود قرارداد . وزیر چون
 تملطف و مهربانی فوق العاده خلیفه را نسبت بان بدوی ملاحظه نموده
 آتش حسد و حسد در ضمیرش مشتعل گشت و بر آن شد که چاره
 اندیشیده او را از درگاه خلیفه براند . پس از مدتی غور و تأمل
 مصلحت چنان دید که با وی طرح الفت و مودت اندازد .

ندیم بیچاره که از مافی الضمیر وزیر بی خبر بود دوستی ظاهر وی را باطنی دانسته صمیمانه با او رفتار مینمود. اتفاقاً روزی وزیر بدوی را منتزل خود برای صرف نهار دعوت کرد و مثال داد تا غذائی مخصوص حاضر نمایند و مقاری زیاد سیر بدان افزایند. پس از صرف غذا میزبان روی به بدوی نموده گفت: از حضور خلیفه خود داری نما زیرا خلیفه از بوی سیر بسیار متفر و منزجر است و هرگاه رائج آن بمشامش رسد در معرض خطاب و محل عتاب آیی از طرف دیگر بخدمت خلیفه شتافته و اظهار داشت: که این شخص بدوی را که خلیفه ندیم خود قرار داده زبان ملامت و بدگوئی همه جا دراز نموده و گفته است که خلیفه گندهان دارد و از بوی آن مردم را بیازارد. پس از اندک مدتی ندیم باطاق خلیفه ورود نموده و فوراً دهن و دماغ خود را با آستین پوشانیده که مبادا بوی سیر بمشام خلیفه رسد و وقتیکه خلیفه این حالت را مشاهده فرمود با خود گفت که وزیر راجع باین شخص از روی راستی سخن راند. فی الفور قلم و کاغذ طلبیده دستخطی به یکی از عمال خود مرقوم داشت: که حامل مکتوب را فوراً گردن زند. پس از اختتام مکتوب بدوی را نزد خود خوانده فرمود که این مکتوب مرا بفلانکس برسان و بعد از تحصیل جواب مراجعت نما. بدوی نیز مکتوب را گرفته در حال از اطاق خارج گردید. از قضای روزگار در بین راه وزیر را ملاقات نمود دستور از وی سؤال کرد که بکدام سو و برای چه مقصود عازمی؟ بدوی جواب

داد : از طرف خلیفه مأمورم که این دستخط را بفلان رسانم و جواب گرفته عودت نمایم . وزیر با خود فکر کرد که بدوی در این سفر صاحب مال و مکنت جزیلی خواهد شد و رتبه و مقامی عالیتر در حضور خلیفه خواهد یافت پس باید او را از این سفر باز دارم و خود در عوض رهسپار گردم .

پس از اندک مذاکرات و مقاضات دستور از بدوی سؤال نمود : « هر گاه شخصی داوطلبانه حاضر گردد تا تورا از زحمت و تعب سفر راحت سازد و بلاوه هزار دینار بتو بخشد چه خواهی کرد » بدوی که از یرنک و مکیدت و وزیر بکلی بی خبر بود چنین گفت : « تو شخص بزرگواری هستی و بر همه حق حاکمیت و اولویت داری البته آنچه صلاح دانی و رأی تو بر آن قرار گیرد من نیز همانخواهم کرد » پس از آن وزیر دستخط خلیفه را از دست بدوی گرفته هزار دینار بدو عطا نمود و خود عازم مقصد گردید . چون بمحل مطلوب رسید حاکم محل پس از قرائت مضمون دستخط خلافت حکم نمود تا وزیر را گردن زدند . چند روزی از این قصه گذشت تا خلیفه جوپای حال بدوی گشته و از حال وزیر نیز اهتمت فرمود کسی را چون بر حال وزیر آگاهی نبود و سبب غیابش را از حضور خلیفه نمیدانست نتوانست در حقش سختی گوید ولی او را از حال بدوی مطلع گردانیدند که در شهر اقامت گزیده است خلیفه از استماع این مطلب بسیار در شگفت آمد و امر باحضارش نموده از حال و احوالش پرسید . بدوی داستان

خود و وزیر را از آغاز تا انجام حکایت نمود، پس از آن خلیفه از بدوی سؤال نمود که آیا تو هرگز اظهار نمودی که از بوی دهان من متنفر و منزجر میگردی بدوی عرض نمود معاذالله هرگز خلاف ادب از من بظهور نرسیده قائل را مقصود بر خبث و سعایت بوده است پس از آن بدوی تفصیل مهمانی زیر و ماجرا را برای خلیفه مشروحاً نقل نمود. خلیفه ندیم را نوازش نموده خلعت بخشید و هر روزش نظر بیش کرد تا وزیر خویش گردانید. این است عاقبت شخص حسود و این است نتیجه تقنین و دو روئی.

من حقر برالاحیه وقع فیه.

مجانای الادب - ع - م عامری نائینی

(مرثیه و طنیه - راجع به عمارات ویران شده اصفهان)

ادیب شهیر و دانشمند تحریر آقای حاجی میرزا عبدالمحمدخان (مؤدب السلطان) اصفهانی رئیس و نگارند گرامی نامه (چهره نما) در مصر: همان نامه نامی که اکنون قریب بیست سال است خارج از محیط ایران با بهترین آهنگ دلکش و نغمه گوش پذیر در تمام عالم وطن پرستی آغاز نموده و با يك منات فوق العاده و استقامت و خارق عادت در همراهی با استقلال و سعادت ایران و ترویج و تشویق ادبیات از هیچگونه فداکاری مضایقه و نقره نموده. از مطالعه شماره های سابق مجله ارمغان دیگر باره با حالت حزن و اسف از خرابی